

## فهرست

سال یازدهم، شماره ۴، پاییز ۱۳۷۲

### مقالات

- ریشه های زبان فارسی ادبی ۵۶۹ زیلبر لازار
- پلی بر فراز نهر سورن ۵۸۵ نادر نادریور
- نژاد، مذهب، زبان: تأملی در سه انگاره قومیت در ایران ۵۹۹ احمد کویمی حکاک
- دونمایه های شعر مشروطه ۶۲۱ ماشاء الله آجودانی
- پژوهشی در باره چاپ اولین اسکناس در ایران ۶۴۷ علی شرقی
- جامعة مدنی، دموکراسی و استعمار:
- پرسشی پیرامون آینده ایران ۶۵۷ غلامرضا افخمی

### گذرن و نظری:

- پای صحبت شهرنوش پارسی پور ۶۹۱ فرزانه میلانی

### نقد و بررسی کتاب:

- روان پریشی فرهنگی و مجادله صد ساله با غرب ۷۰۵ علی بنوعزیزی
- باغی در دل کویر، باغی در کویر دل ۷۱۰ جلیل دوستخواه

### فهرست سال یازدهم

- کتاب ها و نشریات رسیده ۷۲۳

### ترجمه خلاصه مقاله ها به انگلیسی

اثری که باید در خانه هر ایرانی فرهنگ دوستی موجود باشد



ENCYCLOPAEDIA IRANICA

دانشنامه ایرانیکا

جلد ششم

Volume VI

دفاتر ۱، ۲، ۳ و ۴

Fascicle 1 (Coffee House -- Communism IV)

Fascicle 2 (Communism IV -- Contracts II)

Fascicle 3 (Contracts III -- Cotton II)

Fascicle 4 (Cotton II -- Čub-Bāzī)

منتشر شد

Mazda Publishers

P. O. Box 2603

Costa Mesa, CA 92626

U. S.A.

Tel: (714) 751-5252

# ایران نامه

مجلة تحقیقات ایران شناسی

پاپیز ۱۳۷۲ (۱۹۹۳)

سال پا زده، شماره ۴

زیلبر لازار

## ویشه های زبان فارسی ادبی

در نگاه نخست، عنوان این مقاله باید اندکی غیرعادی به نظر آید زیرا ریشه های زبان فارسی دیرگاهی است که شناخته شده. در واقع، بیش از یک صد سال پیش، ایرانشناس بزرگ فرانسوی، جیمز دارمستتر (James Darmesteter) در کتاب خود *Etudes iraniennes* [مطالعات ایرانی] نشان داد که زبان فارسی امروزی ادامه زبان فارسی باستان داریوش و خشایار شاه است، همان گونه که فرانسه و ایتالیائی ادامه زبان لاتین است. آنچه که در زبان فارسی پدیده ای ارزنده است در میان زبان های دیگر دنیا به ندرت دیده می شود و آن این است که آثار و اسناد تحول و تطور این زبان را در سه دوران تاریخی در دست داریم:

\* عضو آکادمی زبان و ادبیات فرانسه.

فارسی باستان (فرس قدیم)، در نوشته های مانده از دوران هخامنشی، فارسی میانه (پهلوی) در نوشته ها و متون ادبی پهلوی و بالاخره فارسی نوین، که بیش از یک هزار سال زبان تکلم در کشورهای ایرانی، و زبان ادبی مورد علاقه در سرزمینی گسترده از شبه جزیره بالکان تا خلیج فارس و از آسیای میانه تا بنگال بوده است.

تاریخ تطور زبان در جهان ایرانی چندان ساده نیست، زیرا آئینه تاریخ عمومی کشورهای عضو این جهان است که در آن در طول زمان کوچ ها و تهاجم ها روی داده، امپراطوری ها بنا گردیده و ویران شده و مرکز قدرت بارها از شمال به جنوب و از باخته به خاور و بر عکس در حرکت بوده است. از آن جا که مرکز فلات ایران کویری خشک زار است شکفت آور نیست که کانون قدرت نه در این مرکز که گاه در این و گاه در دیگر کناره فلات مستقر شده باشد. بدینسان، سرگذشت زبان فارسی در درازنای تاریخ پُرماجراجی سیاسی و اجتماعی این سرزمین شکل گرفته است.

فرامین و نوشته های پادشاهان هخامنشی در مراسم رسمی به فارسی باستان و به خط میخی بر بنای سلطنتی یا صخره های سنگی بلند - که کمتر کسی توانا به خواندن آن بود - حک می شد. اما به نظر نمی رسد که این زبان نقش سیاسی و یا اداری ایفاء کرده باشد. زبان اداری آرامی بود. به این زبان بود که فرامین سلطنتی به ایالات ایران فرستاده می شد و یا پیام های فرمانداران ایالات به پایتخت می رسید. درباره این که آیا فارسی باستان زبان گفتاری آن دوران بوده اطلاعی در دست نیست. اما می توان حدس زد که این زبان به عنوان زبان گفتاری در ایالت فارس و نواحی همسایه آن به تدریج رایج شد، زیرا، پس از پایان تسلط یونانیان و سپس سلطنت اشکانیان، فارسی باستان به صورت فارسی میانه زبان مسلط در جنوب ایران گردید.

در سده سوم پس از میلاد نوشته های نخستین پادشاهان ساسانی به سه زبان ضبط شده اند: پارتی، فارسی میانه و یونانی. پارتی زبان فرمانروایان اشکانی بود که قلمرو حکومت خود را به تدریج از شمال خراسان بر همه ایران گسترش دادند و سرانجام تیسفون را در بین النهرين پایتخت خود کردند. فارسی میانه زبان فرمانروایان ایرانی ساسانی بود که از ایالت فارس برخاستند، بر پادشاه اشکانی چیره شدند و بر جای او در تیسفون نشستند. در این دوران پارتی و فارسی میانه هر دو نه تنها زبان های رسمی بلکه بی تردید زبان گفتاری و

محاوره‌ای نیز بودند: پارتی در شمال و فارسی میانه در جنوب ایران. این هر دو زبان محمل سنت‌های مهم فرهنگی نیز بودند و گرچه آثار چندانی از دستاوردهای فرهنگی آن دوران در دست نیست، شواهد غیرمستقیم حاکی از آن است که به این زبان‌ها مطالب مذهبی، فلسفی و ادبی بسیار بیان می‌شده است. بویژه، رامشگران اشکانی پُرآوازه بودند و سرودهای آنان مورد توجه و علاقه خاص قرار داشت. در سرزمین‌ایشان بود که خاطرة افسانه‌های کهن از نسل به نسل نقل می‌شد و سنت حمامی که در شاهنامه فردوسی به والاترین و روشن ترین جلوه خود رسید پدیدار گشت.

در چهار سده فرمانروایی ساسانیان دگرگونی‌های اساسی در وضع زبان در ایران پدید آمد. پارتی دیگر به عنوان زبان رسمی بر جای نماند و از سده چهارم به بعد همه کتبه‌ها به زبان فارسی نوشته شدند. از سوی دیگر، براساس یک متن کهن مانوی در سده سوم مردم خاور ایران، یعنی خراسان کنونی، تنها به پارتی سخن می‌گفتند و به زبان فارسی آشنا نبودند، زیرا هنگامی که مانی، پیامبر کیش تازه، که خود به فارسی وعظ می‌کرد، درپی آن بود تا مبلغی برای پراکنیدن کیش خود به خراسان بفرستد باید کسی را بر می‌گزید که به پارتی سخن می‌گفت.

با این همه سندي در دست نیست که در دوران اسلامی این زبان در خراسان برجای مانده باشد، و امروز نیز همه گویش‌های این منطقه از گونه‌های فارسی محلی به شمار می‌آیند. شگفت آور این است که هنوز در ایالات شمال باختری ایران به بسیاری از گویش‌های مشتق از زبان پارتی می‌توان برخورد. آشکار است که در دوران ساسانی، فارسی به عنوان زبان مکالمه به خطه گسترده‌ای بیرون از جنوب ایران، به شمال و خاور ایران بویژه به خراسان، راه یافت و در این ایالت جانشین زبان پارتی شد. آرتور کریستنسن (Arthur Christensen)، ایرانشناس نامدار دانمارکی، معتقد است که رواج زبان فارسی در این مناطق ناشی از ایجاد مراکز نظامی در خراسان، به منظور دفاع از قلمرو امپراتوری در برابر هجمون ساکنان آسیای میانه، بود.

پس از پیروزی اعراب در ایران، فارسی گفتاری همچنان به سوی خاور پیش رفت و به وسیله سپاهیان و بازرگانان به مواراء النهر و افغانستان کنونی رسید. می‌توان فرض کرد که برای فتحان عرب، فارسی، بسیار بیشتر از عربی، زبان تبلیغ و نشر اسلام در میان مردم این نواحی بود. از همین رو،

سرانجام فارسی جانشین زبان‌های محلی از جمله سغدی و دیگر گویش‌ها شد. و در همین مناطق، در مرازهای خاوری ایران، بود که فارسی زبان ادبی این جوامع گردید. این درست است که فارسی میانه ادبی در این زمان هنوز کاملاً از میان نرفته بود و زرتشتیان به آن سخن می‌گفتند و حتی بخشی بزرگ از آثار ادبی پهلوی که بر جای مانده در قرن نهم میلادی در جنوب ایران نوشته شده. اما، این آثار عملاً به نوشته‌های مذهبی کیش زرتشی محدود بود. تقریباً در همین اوان زبان تازه ادبی دیگری، بر پایه گویش‌های محلی این ناحیه، در خاور ایران جان گرفت. به نوشته مؤلف تاریخ سیستان، اندکی پس از نیمة سده نهم میلادی، در سیستان نخستین ابیات شعر جدید فارسی سروده شد. اما در ماوراءالنهر و خراسان، و در دوران سامانیان، بود که نخستین شاهکارهای شعر فارسی به قلم شاعرانی چون شهید بلخی، رودکی، ابوشکور، دقیقی و فردوسی بزرگ‌که خود از سده دهم به بعد الهام بخش بسیاری از شاعران دیگر در جهان ایرانی و همچنین در هند، آسیای میانه و کشورهای ترکی زبان در آسیای صغیر بود. نوشته شد.

بنابراین، فارسی گویش محلی جنوبی ترین ناحیه ایران بود که به عنوان یک زبان مکالمه به تدریج از جنوب به شمال و خاور ایران گسترش یافت و آنگاه در منتهی الیه شمال خاوری ایران به زبان ادبی آن ناحیه تبدیل گردید و از آن جا به باختر و جنوب ایران رفت و سرانجام در بخشی بزرگ از آسیا ریشه دواند.

تا اینجا تاریخ پیدایش و بالندگی زبان فارسی روشن است. اما هنوز معقاها یی چند در این مورد باقی است که باید آن‌ها را بررسید:

۱۶) معقای نخست و یا بهتر بگوییم دو معقای نخست را ابن مقفع، دانشمند نامدار ایرانی که پایه گذار نشر عربی و مترجم کلیله و دمنه از فارسی میانه به عربی بود، مطرح کرده است. او، در مروری بر تاریخ زبان‌های ایرانی می‌گوید که در این دوران (آشکارا در دوران پایانی عصر ساسانی) از پنج زبان می‌توان نام برد، پهلوی، دری، فارسی، خوزی، و شریانی:

- پهلوی، به گفته ابن مقفع، زبان ساکنان اصفهان، همدان، نهاوند و آذربایجان؛  
- دری، گرفته شده از واژه "دربار"، دربارشاهی (و از واژه فارسی "در" که مانند "درگاه" به معنای کاخ و دربار نیز می‌آید) زبان دربار و مردم شهرهای مدائی از آن جمله تیسفون. ابن مقفع به تلویح می‌گوید که در میان زبان‌های

خراسان بلخی بهترین گویش دری است؛  
 - فارسی زبان مردم منطقه فارس و همچنین زبان مويidan زرتشتی و دانشمندان؛  
 - خوزی، زبان مردم خوزستان؛  
 - سریانی، زبان مردم جلگه عراق و زبان نوشтар.  
 از آن چه که ابن مقفع می‌گوید چه استنتاجی می‌توان کرد؟ زبان های سریانی و خوزی نیازی به توضیح ندارند. سریانی آشکارا زبان آرامی است و خوزی، زبان مردم خوزستان، ممکن است از مشتقات زبان عیلامی باشد. سه زبان دیگر، یعنی پهلوی، دری و فارسی زبان های ایرانی اند. پهلوی بدون تردید همان زبان پارتی اشکانیان است و ابن مقفع آن را رایج در ناحیه ماد باستان می‌داند. در این ناحیه هنوز به گویش هایی سخن گفته می‌شود که به زبان پارتی باز می‌گردد.

در اینجا بی مناسبت نیست یادآوری شود که واژه پهلوی در اصل همان "پارتی" است. تنها در سده نهم یا دهم میلادی بود که پهلوی به معنای "قدیمی" به زبان فارسی میانه اطلاق شد زیرا برای مردم آن زمان فارسی میانه همان "زبان قدیمی" بود.

فارسی به اعتبار ابن مقفع زبان مويidan و دانشمندان، به تحقیق زبان ادبی فارسی میانه است. اما روش نیست که چگونه می‌توان آن را زبان استان فارس نیز دانست. گرچه این زبان در همین استان ساخته شد، در همان حال فارسی میانه زبان نوشtarی، رسمی، اداری و ادبی و نیز زبان گفتاری سراسر امپراطوری بود. به این ترتیب، درنگاه نخست دلیلی به نظر نمی‌آید که این زبان را منتبه به استان فارس بدانیم. این نخستین معنای ما است.

معنای دوم، درباره زبان دری، معنای مهم تری است زیرا به گونه ای مستقیم به آغاز فارسی نوین باز می‌گردد. زیرا، براساس بسیاری از متون عربی و فارسی، می‌دانیم که در سده های آغازین دوران اسلامی واژه دری به فارسی ادبی نوین اطلاق می‌شد. برای نمونه، بلعی در مقدمه‌ای که به عربی، در ۹۶۳م، بر ترجمه تاریخ طبی نوشت می‌گوید: «من این را به فارسی دری ترجمه کردم». مترجمانی که در همان زمان به ترجمه تفسیر بزرگ طبری بر قوآن مشغول بودند نوشه اند که: «این کتاب تفسیر بزرگ است که از روایت محمد بن جریر طبری به زبان فارسی دری ترجمه شد». سراینده منظومه ای درباره طبیت به نام دانشنامه که در ۹۷۸-۹۸۰ میلادی سروده شده می‌نویسد که نمی‌داند آن را به

تازی نویسد یا به دری و سپس می افزاید که:

دری گویش تا هرکس بداند  
و هرکس برزبانش بربراند

فردوسی نیز در شاهنامه بارها به زبان دری اشاره می کند. برای نمونه، در آن جا که از کتاب کلیله و دمنه - که از هند به ایران آمد و آن گاه به عربی ترجمه شد - سخن رانده است می گوید:

بدان گه که شد برجهان شاه عصر	به تازی همی بود تا گاه نصر
گران مایه بوالفضل دستور او	که اندر سخن بود گنجور او
بگفتند و کوتاه شد داوری	بفرمود تا فارسی دری

هشتاد سالی پس از این تاریخ، نزدیک پایان سده یازدهم، مؤلف قابوسنامه در اشاره به هنر نامه‌نگاری به فارسی می‌گوید شایسته نیست که همواره از به کار بردن واژه‌های تازی احتراز شود: «پارسی مطلق منویس که ناخوش بود خاصته پارسی دری.» از این عبارت برمی‌آید که در آن زمان فارسی چندگونه بوده است.

اطلاق واژه دری به فارسی ادبی به بحث‌های گوناگونی در میان دانشمندان ایرانی انجامیده است و باعث ارائه فرض‌های مختلف شده. پرسش نخست این است که چرا زبان فارسی "فارسی" یا "پارسی" نامیده نشد؟ بیست سال پیش، روایت ابن مقفع مرا رهنمون این فرض شد که در پایان عصر ساسانیان زبان هایی که او به ترتیب فارسی و دری می‌نامد تنها دوگونه از گونه‌های زبان فارسی بوده اند، یکی زبان نوشتاری، یا زبان فارسی ادبی میانه - که در سده‌های پیشتر از این دوره به شکلی قدیمی رایج شده بود - و دیگری زبان گفتاری که از زبان ادبی بسیار پیش رفته تر بود و به همین سبب نام دیگری به آن داده شده بود. به گمان من این فرض در مجموع فرض درستی است اتا به همه پرسش‌ها در این زمینه پاسخ نمی‌دهد. به ویژه، توضیح نمی‌دهد که چرا، در سده‌های دهم و یازدهم میلادی، فارسی نوین، همواره دری یا پارسی دری خوانده می‌شد. و نیز روشن نیست هنگامی که، برای نمونه، مؤلف قابوس نامه می‌گوید: «پارسی مطلق منویس... خاصه پارسی دری» این زبان با کدام گویش دیگر

پارسی مقایسه می شود. از سوی دیگر، این پرسش به ذهن می آید که چرا ابن مقفع به هنگام سخن گفتن از "دری" تنها به پایتخت و به خراسان اشاره می کند و نه به هیچ بخش و شهر دیگری از ایران.

۳. معتمای دیگر ماهیت زبانی است که یهودیان ایرانی، به خط عبری، در متون قدیمی فارسی به کار برده اند. دانشمندان نامداری چون نولدکه (Horn) و هورن (Theodor Noldeke) متون را بررسی کرده اند و از آن زمان تاکنون، متون دیگری از این متون را برخی از آن ها به چاپ هم رسیده است. دو متن از این گونه متون به شده و برخی از آن ها به شکل های میلادی باز می گردد. متون دیگر گرچه تاریخ ندارند اما آشکارا بسیار قدیمی اند.

زبان این متون پرسش برانگیز است، زیرا گرچه فارسی است با فارسی ادبی که به خط عربی نوشته شده باشد تفاوت های بسیار دارد و آکنده از واژه ها و شکل های دستوری است که در زبان ادبی فارسی هیچ دیده نمی شود. برای نمونه، ضمیر اول شخص جمع نه "ما" بلکه "ایما" است. فعل "بودن" به شکل های "هم"، "هی"، "هیم" و "هند" صرف شده است و نه به شکل "هستم"، "هستی"، "هستیم"، "هستند". به همین گونه، به جای "باشید"، "باشند" و "بُوند"، "بید" یا "بند" آمده است. پسوندهای "اشن" یا "اشت" جای "اش" را گرفته است چون "آفرینشن" "کُشِشت" یا "بوزشت" و مانند آن ها. دیگر از ویژگی های چشمگیر این متون حضور واژگانی است که در فارسی میانه به کار می رفته اند اما از آن ها در فارسی ادبی جدید نشانی نیست، واژگانی چون "اشگاهان" (کاهل)، یا "آباری" (دیگر)، "اوستام" (اطمینان به نفس) و "همیمال" (مخالف). این ویژگی برخی از محققان را، صد سال پیش، به این گمان کشید که شاید میان یهودیان و زرتشیانی که در سده نهم میلادی به فارسی میانه کتاب می نوشتند ارتباطی بوده است. دیگر محققان این ویژگی ها را به آنچه که برخی کهنه پرستی یهودیان می دانند نسبت داده اند. اما من بیست و پنج سال پیش نوشتم، و هنوز نیز براین باورم، که ویژگی های غریب زبان متون کهنه یهودی مختص زبان یهودیان ایرانی نیست بلکه به زبان های محلی بخش های جنوبی ایران مرتبط است، زیرا برخی از این اسناد در خوزستان نوشته شده اند و من نشان داده ام که پاره ای از این ویژگی ها در گویش های محلی شیراز هم وجود دارد. با این همه، پرسش همچنان این است که چرا نشانی از این ویژگی های محلی

در متونی جز متون فارسی منسوب به یهودیان دیده نمی شود و دیگر این که چگونه می توان همانندی این ویژگی ها را با آن چه در فارسی ادبی میانه بوده است توضیح داد.

۴. آخرین معما مربوط به زبان نوشتاری غریبی است که پازند نامیده شده. این زبان را در دستنوشته های زرتشتی که در هند پیدا شده می توان یافت. این زبان همان فارسی ادبی میانه است که به خط اوستایی نوشته شده است. پس از استقرار حکومت اسلامی، برخی از جوامع زرتشتی ایران همراه کتاب های مقدس خود به هندوستان کوچ کردند. پس از چندی، از آن جا که خواندن فارسی ادبی میانه به خط رمزوار آن بسیار سخت است، زرتشتیان کوچیده متون خود را به اوستایی، که دارای حروف مصوت و به سادگی خواندنی است، نوشتند. بدینسان، می توان گفت که زبان متون پازند زبانی جز فارسی ادبی میانه نیست. با این همه، در این متون واژگانی یافت می شوند که از آنان نه در فارسی میانه اثری وجود دارد و نه در فارسی نوین. برای نمونه، از فعل های "بودن" و "شدن" "بهود" و "شهود" را به جای "بود" و "شود" فارسی ادبی میانه - که همان "بُود" و "شُود" فارسی جدید است - داریم. این که این شکل ها از کجا آمده اند، همان گونه که خواهیم دید، پرسش چندان بی اهمیتی نیست.

چند سال پیش، یک محقق برجسته ایرانی، علی رواقی، به دستنوشته ناشناخته ای در کتابخانه آستان قدس در مشهد برمورد و برآن شد که به چاپ این دست نوشته زیر نام قرآن قدس دست زند. او از سر محبت ابتدا بخشی از آن دست نوشته و سپس همه کتاب را در دومجلد نفیس برای من فرستاد. بررسی دقیق متن کتاب مرا به فرضیات و نتایجی رساند که به گمانم پاسخ همه پرسش ها و معتقدهایی است که به میان آورده ام. این دست نوشته ترجمه ای از قرآن، یا به دیگر سخن، قرآن به خط عربی و با حروف بزرگ و زیبا است که معادل های فارسی واژه های آن در لابلای خطوط نوشته شده اند. از آنجا که برگ های آغازین و پایانی کتاب آسیب دیده اند نام نگارنده یا تاریخی در آن به چشم نمی خورد. به گمان من کتاب به احتمالی در پایان سده یازدهم میلادی نوشته شده است. بر پایه برخی شواهد زبانی محل نگارش آن نیز سیستان یا نواحی همسایه آن بوده است. رواقی نیز مستقلابه همین نتیجه رسیده و بنابراین می توان به درستی آن مطمئن بود.

نکته جالب فارسی غریبی است که در این کتاب به کار رفته. به عنوان نمونه،

چند خط از آغاز سوره ۲۶ (الشعراء) را از آن می آورم:

آیه دوم: «آن آیاثای کتاب دیدور هند» [آیات این کتاب روشن اند].

آیه سوم: «شاید که تو کشتاری نفس تو را که نبند مؤمنان» [شاید تو حاضر به کشتن نفس خود هستی (از بیم آن) که ایمان نیاورند].

آیه پنجم: «نیامد بدیشان هیچ ایاد کردی از خدای نو یا نی بودند از آن روی گردانستاران» [هیچ نشان تازه ای از خدا به آنان نرسید که از آن روی نگردانند].

آیه هشتم «در آن نشانی و نه بودند گویشتر ایشان مؤمنان» [در آن (کتاب) نشانه هایی است و بیشتر آنان ایمان نیاورند].

در این چند سطر چند واژه جالب می توان دید. «گویشتر» به جای «بیشتر» نمونه عنصر جالبی در این متن است: همه واژگانی که در فارسی با "ب" - "و" قدیمی شروع می شوند در این متن با "گ" یا "گو" آغاز شده اند. از "گُواه" به جای "باد"، "گُوافته" به جای "بافته"، "گیناد" به جای "بیناد" و "گهشت" به جای "بهشت" به عنوان نمونه های دیگر می توان یاد کرد. این یکی از نمونه هایی بود که توجه مرا معطوف به سیستان کرد، چه در زبان بلوجی چنین واژگانی رایج است.

در این متن واژه های جالب دیگر چون "ایاد" - که همان واژه "یاد" در فارسی امروزی باشد. و همچنین به افعال "هی" ، "هند" و "بند" - از فعل "بودن" - به جای "هستی" ، "هستند" و "بُوند" دیده می شوند. همانگونه که در پیش اشاره کردم، شکل های همانندی در فارسی یهودیان نیز به چشم می خورد. از چنین همانندی می توان نتیجه گرفت که زبان این متن نزدیکی بسیار به زبان متون فارسی قدیمی یهودیان ایران دارد. شباهت های میان قوآن قدس و متون فارسی یهودیان بسیار است. در اینجا تنها به گفتن این بسنده می کنم که بسیاری از شکل هایی که در متون فارسی یهودیان وجود دارد، و به برخی از آن ها در پیش اشاره کردم، در قوآن قدس نیز وجود دارد. نکته مهم این است که در این هر دو متن واژه های بسیاری به چشم می خورد که در فارسی ادبی میانه وجود داشته است اما در فارسی ادبی مصطلح نوین به کار نمی رود. این خود نشانگر گونه ای ارتباط ویژه میان زبان قوآن قدس، فارسی یهودیان و فارسی ادبی میانه است. دلیلی نیست فرض کنیم که زرتشیان بر مسلمانان معتقد‌گردی که به کار استنساخ و ترجمه قوآن کوییم همت می ورزیدند تأثیر و نفوذی داشته اند. از

این رو، توضیح درباره وجود این گونه واژه‌های غریب را باید درجای دیگری جستجو کرد.

چنین واژگانی را چگونه می‌توان توضیح داد و مهم‌تر از آن آگاهی ما به وجود این واژگان بر داشت ما نسبت به پیدایش زبان فارسی جدید چه تأثیری می‌تواند داشته باشد؟ به یقین تأثیر فراوانی.

نخست، باید دانست که ویژگی‌های متون یهودی بیشتر از آن که مرتبط با فرهنگ یهودیان باشند ریشه در ویژگی‌های زبان محلی دارند.

دوم، از آن جا که برخی از متون یهودی در خوزستان و برخی دیگر به ظاهر در جنوب غربی ایران نوشته شده و قوآن قدس نیز در سیستان و یا در نزدیکی‌های سیستان، همانندی‌های واژگانی آن‌ها بازتاب آن زبان فارسی است که در جنوب خاوری و جنوب باختری ایران، یعنی در بخش‌های جنوبی ایران، رواج داشته است.

این درست است که زبان قوآن قدس کاملاً با زبان فارسی یهودیان یکی نیست. اما در میان متون مختلف فارسی یهودی نیز ناهمانندی‌هایی وجود دارد، نیز این متون و ترجمة قوآن قدس هریک در بخش‌های گوناگون جنوب ایران نوشته شده اند و از همین رو معرف گویش‌های گوناگون محلی ایران اند. اما این ناهمانندی‌های اندک در برابر ویژگی‌های مشترک بسیار - که این متون را از متون نوشته به فارسی نوین متمایز می‌کند - رنگ می‌بازد.

سوم، از آن جا که فارسی ادبی جدید در شمال خاوری ایران شکل گرفت و عملأ همه آن چه که به این زبان در دوران اول، یعنی در سده دهم میلادی، نوشته شد در ماوراء النهر و خراسان بود، فارسی ادبی نوین بیش از هرچیز معرف زبانی است که مردم شمال خاوری ایران به آن سخن می‌گفته اند.

چهارم، از آن جا که زبان ادبی در دستنوشته‌هایی که به خط عربی نوشته شده اند و بر شالوده زبان گفتاری شمال خاوری قرار دارند، با زبان به کاررفته در متون یهودی و در قوآن قدس - که معرف زبان گفتاری در جنوب ایران است - تفاوت‌هایی دارد، می‌توان به این نتیجه رسید که در سده‌های نخستین دوران اسلامی، زبان فارسی - آن گونه که در همه ایران به آن سخن رانده می‌شد - به دو گویش اصلی تقسیم شده بود، یکی گویش جنوبی و دیگری گویش رایج در شمال خاوری و احتمالاً در شمال باختری ایران.

افزون براین، واقعیت چشمگیر این است که گویش جنوب ایران به زبان اصلی

فارسی، یعنی فارسی میانه، نزدیک تر است تا گویش شمالی که از آن فاصله بسیار دارد. جنوب کانون اولیه زبان فارسی است و شگفت آور نیست اگر زبان جنوب کمابیش به زبانی که معرف فارسی ادبی میانه است - یعنی به زبانی که سده ها پیشتر ظاهرآ در جنوب خاوری ایران شکل گرفت و رایج شد - کمابیش نزدیک مانده باشد. چنین است که در فارسی یهودیان و در زبان قوان قدس بسیاری از واژه های فارسی میانه وجود دارند، واژه هایی که دیگر در فارسی ادبی نوین به چشم نمی خورند.

از سوی دیگر گویش شمالی گویشی کاملاً تازه در آن خطه بود: گویشی که در دوران ساسانی از محل پیدایش خود در جنوب نخست به قلمرو زبان دیگری، که پارتی باشد و آنگاه، در دوران اسلامی، به شرق و مواراء النهر راه یافته بود. این زبان به تدریج، دستکم در خراسان، جانشین پارتی و سپس در مواراء النهر جانشین زبان سغدی شد. بنابراین، شگفت نیست که این زبان، در دوران گسترش چشمگیر قلمروش، در دستور و واژگان خود دچار دگرگونی های مهم گردیده باشد. می دانیم که گویش شمالی بسیاری از واژگان پارتی را وام گرفت. ایرانشناس آلمانی، لفگانگ لنتز (Wolfgang Lentz)، در دهه ۱۹۲۰ میلادی در نوشته خود فهرستی بلند از واژگان شمالی، یعنی پارتی، را که در فارسی جدید یافت می شود آورده است. پژوهشگران دیگری چون و. ب. هنینگ (W. B. Henning) و الف. لیوشیتنر (V. A. Livshits) به واژگان سغدی در این زبان برخورده اند و واژگان وام گرفته شده دیگری نیز ممکن است از این پس یافت شوند.

از یک قطعه شعر مانوی که هنینگ سی سال پیش منتشر کرد به دامنه ورود واژگان غیرفارسی به فارسی نوین می توان پی برد. این شعر به دو زبان، یکی به فارسی میانه و دیگری پارتی، به ما رسیده است. از لحاظ ساختار دستوری شعری که به زبان فارسی میانه آمده به ساختار متداول در فارسی نوین شباهت بسیار دارد و، از سوی دیگر، شعری که به زبان پارتی است تنها از نظر واژگانی به فارسی نوین می ماند. برای نمونه، در این شعر واژه هایی چون "وزرگ" [بزرگ]، "راشن" [روشن] و "درود آبرتو" دیده می شوند. اتا شعری که به زبان فارسی میانه دارای واژگانی است که به گوش فارسی زبانان امروزی بیگانه می آید. از این رو، چنین نتیجه می توان گرفت که در گویش شمالی ایران و سپس در فارسی ادبی نوین، بسیاری از واژگان زبان فارسی

باستان جای خود را به واژگان پارتی و یا دیگر گوییش‌های محلی شمال ایران دادند.

\* \* \*

به این ترتیب، سیر تحول زبان فارسی را در سده‌های نخست دوران اسلامی به گونه‌زیر می‌توان خلاصه کرد. اگرگوییش‌های غیرفارسی، چون پارتی، را که در گوشه‌های گوناگون ایران وجود داشتند، به کنار گذاریم، تنها با دو گویش اصلی از زبان گفتاری آن دوره، یعنی فارسی، بر می‌خوریم. یکی گویش شمال ایران، که هم از لحاظ دستوری و هم واژگانی، با فارسی میانه متفاوت بود، و دیگری گویش جنوبی که با فارسی میانه همانندی قابل توجهی داشت. در مردم زبان‌های ادبی و نوشتاری، از عربی که بگذریم، از نیمه سده نهم میلادی به بعد، در خاور ایران شاعران به سرایندگی به زبان مادری خود، که گویش شمالی فارسی بود، مشغول شدند. در جنوب، زرتشیان دیرگاهی همچنان زبان ادبی سنتی، یعنی فارسی میانه را که برای سده‌ها زبان نوشتاری آنان بود. به کار می‌بردند. چه بسا در سده‌های نخستین دوران اسلام زرتشیان فارسی میانه را چندان از زبان گفتاری خود دور نمی‌دانستند.

در این مورد خاص نیز، که رابطه جامعه شناختی فارسی ادبی میانه با فارسی گفتاری باشد، قرآن قدس روشنگر است. در پیش اشاره کردم که پازند که خط فارسی ادبی میانه است دارای برخی واژه‌های غریب از ریشه‌های ناشناخته است. به عنوان نمونه از "بَهُود" به معنای "بُود" یاد کردم. همین شکل‌ها بارها در قوآن قدس آمده‌اند. برای نمونه:

- آیه هفتم از سوره هشتم: «می دوست دارید که جد خداوندان سلاح بَهُود شما را» [و شما دوست دارید که قومی بی سلاح از برای شما باشد].

- آیه سی و پنجم از سوره نوزدهم: «زمان قضا کندکاری گوهد آنرا بیاش بَهُود» [هنگامی به کاری اراده کند می‌گوید "بیاش" و خواهد بود]. واژگان نا آشنای دیگری را نیز که هم در پازند و هم در قوآن قدس می‌بینیم در جای دیگر نمی‌یابیم. دلیل چیست؟

زرتشیان هند که فارسی میانه را به پازند می‌نوشتند به یقین همان تلقظ و اعرابی را به کار می‌بردند که از پیشینیان خود - که از جنوب ایران به هند کوچیده بودند - به یاد داشتند و به ارث برده بودند. بنابراین پازند معرفت شیوه

تلفظ زرتشتیان در آغاز دوران اسلام است. حضور واژگانی نامائوس در پازند، چون "بَهُود" ، که به زبان گفتاری جنوب ایران تعلق دارند، زیرا در قوآن قدس نیز آمده اند، گواه آن است که زرتشتیان جنوب ایران در آن دوران فارسی ادبی میانه (پهلوی) را همانند زبان گفتاری خود تلفظ می کردند. این خود به این معنا است که برای آنان زبان پهلوی زبانی بیگانه، مانند زبان لاتین برای اروپاییان، نبود، بلکه زبان نوشتاری اندکی پیچیده همان زبانی بود که روزانه بدان سخن می گفتند. این نکته بیشتر از این رو اثبات شدنی می نماید که زبان گفتاری زرتشتیان، یعنی گویش فارسی جنوب ایران، چندان از زبانی که زبانشناسان امروزی آن را فارسی میانه می دانند دور نبود.

در اینجا است که می توانیم به گفته این مقفع باز گردیم و متوجه شویم که چرا وی معتقد است فارسی هم زبان میبدان و دانشمندان بود و هم زبان ایالت فارس. زبان میبدان و دانشمندان فارسی میانه ادبی بود و زبان مردم فارس زبان فارسی گفتاری که آشکارا، در پایان دوره ساسانی، چندان تفاوتی با زبان سده های نهم و دهم میلادی ایران نداشت. اگر زرتشتیان در دوره اسلامی فارسی میانه ادبی را زبان نوشتاری و رسمی زبان گفتاری خود می دانستند، به یقین همین امر در سده های پیش تر این دوره نیز حاکم بوده است. این همان زبانی بود که پارسی نام داشت که نوع نوشتاری آن زبان رسمی، اداری، مذهبی و ادبی سراسر امپراتوری بود.

در این بحث جای "دری" کجا است؟ پاسخ به گمان من روشن است. پاسخ در آن چه که درباره قوآن قدس گفته ام نهفته است و در پیوند زبانی این قوآن با فارسی یهودیان و یا پازند زرتشتیان و در اختلافی که میان آن و فارسی نوین وجود دارد، و در تقسیم زبان فارسی گفتاری به دو گویش اصلی. فارسی جنوبی میراث مستقیم زبان قوم های ایرانی بود که در دوران باستان در نواحی جنوب باختری ایران، به میان عیلامی ها آمدند و به تدریج زندگی را بر زبان آنان تنگ کردند و سرانجام آن را از میان بود که، در دورانی و با شرایطی که از کم و کیف آن چندان آگاهی نیست، به شرق و سیستان راه برد. گویش شمالی پی آمد ورود زبان فارسی به قلمرو زبان پارتی در دوران ساسانیان بود. در این دوره این زبان متمایز از زبان های محلی، و به ویژه زبان پارتی، شد، بسیاری از واژگان اصلی خود را از دست داد و در عوض واژگانی تازه از زبان های رو به زوال محلی وام گرفت و بینسان از زبان فارسی جنوبی

فاصله‌ای محسوس یافت. بدون تردید، در پایان دوران ساسانی محققان به تفاوت‌هایی که در نقاط مختلف ایران در زبان فارسی وجود داشت آگاه بودند. کافی است به یاد آوریم که [شمس الدین ابو عبدالله] مقدسی در اثر خود به دقت به ویژگی‌های هر شهری که مورد توصیف قرار می‌دهد اشاره می‌کند، هرقدر هم که این ویژگی‌ها اندک باشند.

اما سخن ابن مقفع درباره دری چیست؟ به گفته او دری زبان شهرهای مدائین و زبان درباریان بود و در معنا به حضور در دربار اشاره دارد. همانگونه که در آغاز اشاره کردیم، دری مشتق از "در" و "دربار" است. چنین بنظر می‌آید که دری تنها زبان گفتاری بوده است، آن هم در دربار شاهان و در پایتخت آنان. دری جز گویش شمالی فارسی چه می‌توانست باشد؟ پیش از سلسله ساسانیان مدائین پایتخت پادشاهان اشکانی بود. ظاهراً پارتی زبان شاه و درباریان و مردم پایتخت بوده است. هنگامی که مدائین پایتخت پادشاهان ساسانی شد فارسی زبان دربار و تاحدتی زبان مردم شهر شد.

بدینسان، در تیسفون، همانگونه که در شمال ایران، زبان مشترک گفتاری زبان فارسی بود. دری چیزی جز گویش شمالی فارسی نیست ولی از آن جا که در پایان دوره ساسانی اختلاف میان این گویش و گویش جنوب ایران آشکار شد نام دری یا پارسی دری -پارسی درباری در برابر پارسی معمولی- به خود گرفت.

همچنین می‌دانیم که در خراسان و شرق و بلخ پارسی دری یکسره جای زبان‌های محلی پیشین را، چه پارتی و چه بلخی، گرفته بود. از آنچه ابن مقفع می‌گوید چنین بر می‌آید که به اعتقاد او دری تنها زبان این نواحی بوده است زیرا شیوه سخن گفتن مردم بلخ را بهترین شیوه سخن گویی در خاور ایران می‌شمرد. مقدسی نیز این گفته را تایید می‌کند و می‌گوید که زبان مردم بلخ، به ویژه برای نامه نویسی، بهترین زبان است.

دراین میان جای شمال بالختری ایران، ماد قدیم، یا آن چه که امروز تهران، اصفهان، همدان و تبریز در آن قرار دارند کجا است؟ آگاهی چندانی دراین باره که فارسی به عنوان زبان گفتاری تا چه حد دراین ناحیه از ایران به کار می‌رفت در دست نیست. به گفته ابن مقفع پهلوی یا پارتی زبان مردم این ناحیه بوده است. درستی این گفته ابن مقفع، با توجه به این که بسیاری از گویش‌های امروزی روستاهای این بخش از ایران بی شیاهت به پارتی نیست، مسلم به نظر

می‌رسد. اما به احتمال زیاد پارسی دری به این ناحیه نیز راه یافته بوده است. دراین مورد این مقطع سخنی نمی‌گوید شاید به این سبب که علاقمند بود هرزبانی را که نام می‌برد با بخشی از ایران مشخص کند: پارسی درفارس، پهلوی در ماد، و دری در پایخت و خاور ایران.

از آن جا که دری به فارسی شمال ایران اطلاق می‌شود، طبیعی بود فارسی ادبی نوین نیز، که ریشه در گویش‌های شمالی و شمال خاوری ایران داشت، دری نامیده شود، به ویژه در دورانی که فارسی ادبی میانه یکسره از رواج نیفتاده بود، چرا که زرتشیان در سده نهم هنوز کتاب‌های خود را به این زبان می‌نوشتند و نویسنده‌گان عرب به "کتاب‌های پارسی"، یعنی کتاب‌هایی که به فارسی ادبی میانه نوشته شده است، اشاره می‌کردند. افزون براین، می‌دانیم که در سده های دهم و یازدهم بسیاری از مردم ایران هنوز به ادبیات پهلوی دلسته بوده اند، چنان که فخرالدین گرگانی مؤلف ویض و داهن می‌گوید:

دراین اقلیم آن دفتر بخوانند	بدان تا پهلوی از وی بدانند
کجا مردم دراین اقلیم هموار	بوند آن لفظ شیرین راخیریدار

نویسنده‌گان دیگری نیز به محبوبیت ادبیات پهلوی، دستکم تا سده یازدهم، گواهی داده اند. از همین رو، آنان که به زبان ادبی نوین یعنی به فارسی می‌نوشتند، تاکید می‌کردند که زبان آن‌ها نه زبان فارسی ادبی باستان بلکه فارسی از نوع دیگری است که دری نام دارد و به حروف عربی نوشته می‌شود. این زبان هم پارسی بود اما پارسی ویژه‌ای، پارسی دری. زآن پس، هنگامی که پهلوی ادبی عملاً به فراموشی سپرده شد، مگر در میان زرتشیان، به کار بردن صفت "دری" دیگر ضرورتی نداشت و از این رو زبان جدید تنها فارسی یا پارسی نامیده شد.

از آنچه رفت می‌توان نتیجه گرفت که پیدایش و استقرار یک زبان ملی همواره و همه جا امری پیچیده و مستلزم آن است که گویشی اصلی برگزیده شود و آنگاه از دیگر گویش‌ها واژگانی به وام گرفته شوند و اغلب از زبانی که به نظر از اعتبار و وزن بیشتری برخوردار است تقلید شود. گاه در این میان ضروری است که زبان تازه با زبان محلی همروزگار خود نیز به ستیز برخیزد. داستان ریشه‌ها و مبانی زبان فارسی ادبی داستانی است که، همانند تاریخ

ایران فراز و نشیب و پیچ و خم های بسیار دارد. این زبان در تمدن کهن و درخشان ایران ریشه گرفته و حامل میراثی گونه گون و ارزنده است. زبانی است که به زبان باستان دوران هخامنشی در جنوب باختری و سپس به زبان رسمی ساسانیان باز می گردد. زبانی است که به پاری دیگر گویش های ایرانی، به ویژه پارتی، بارور گردیده. بدینسان، زبان فارسی میراث بر شاخه های اصلی زبان های ایرانی است، همانگونه که ادبیات شکوهمند ایران نیز میراث بُر خرد زبان فارسی میانه و شعر پارتی است.

این نوشته ترجمة سخنرانی پروفسور ژیلبر لازار به زبان انگلیسی است که در ۱۷ مارس ۱۹۹۳، در برنامه سخنرانی های نوروزی استادان ممتاز ایرانشناسی - که هر سال به دعوت مشترک بنیاد مطالعات ایران و دانشگاه جورج واشینگتن آمریکا در این دانشگاه برگزار می شود - ایجاد شد.